

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد

محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا)

جلسه ۵۰

۱۳۹۴ / ۱۲ / ۱۷

■ عُجْب، ام‌الفساد شخصیت انسان است

■ یادآوری چند نکته

۱. پایان سال، فرصتی مناسب برای محاسبه نفس
۲. بهره‌های توحیدی مؤمنان از بهار
۳. مراقب آفت‌های ایام تعطیلات باشیم

■ عُجْب در روایات

۱. تلاش شیطان برای به عُجْب کشاندن انسان
۲. جایی که سینه برتر از حسنه است
۳. عجب عابد را فاسق می‌کند

■ مراتب عُجْب

■ عُجْب اعمال را نابود می‌کند

■ آثار اجتماعی عُجْب

■ عجب، عیوب انسان را آشکار می‌سازد

■ عُجْب مانع تکامل است

■ راه درمان عُجْب

۱. معرفت نفس
۲. معرفه الله تبارک و تعالی
۳. یاد مرگ
۴. مطالعه زندگی بزرگان

بین مؤمنین است و از این جهت، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد. بعد هم برای پیشگیری و علاج آن، نسخه‌ای تقدیم می‌شود و این بحث به پایان می‌رسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

عُجْب، ام‌الفساد شخصیت انسان است

یادآوری چند نکته

۱. پایان سال، فرصتی مناسب برای

محاسبه نفس

قبل از اینکه بحث را تقدیم کنم، یادآوری چند نکته مناسب است. مطلب اول اینکه به روزهای پایانی سال ۱۳۹۴ هجری شمسی رسیدیم. ماه اسفند بهترین فرصت برای یک محاسبه سالانه است. نشاط ایمانی انسان مؤمن وابسته به محاسبه است؛ یعنی اگر انسان موفق به محاسبه باشد، امید است که فردای او بهتر از دیروز یا امروزش باشد و امید است که در محاسبه سالانه سال آینده او بهتر از سال گذشته او باشد. اگر حسابرسی در انسان فعال باشد، این امید است که انسان از نظر مدارج ایمانی رو به پیشرفت باشد. محاسبه در نظم زندگی الهی، توحیدی و ایمانی دارای جایگاه فوق‌العاده مهم، ویژه و حساسی است؛ تا آنجا که اولیای خدا نفی نسبت کردند، از کسی که محاسبه

در ادامه مباحث مربوط به هشتمین دعای صحیفه مبارکه نوریه عرشیه سجادیه (صلوات الله و سلامه علیه) به میحث عُجْب رسیدیم که یکی از خطرناک‌ترین آفت‌ها در شخصیت انسان است؛ بلکه امّ الآفات و ام‌المفاسد شخصیت انسان است. عُجْب و خودشگفتی یا خودشیفتگی یا خودپسندی، هرکدام را تغییر کنید، درست است. امام (صلوات الله علیه و السلام) فرمودند: خدایا ما به تو پناه می‌بریم از اینکه نسبت به اعمال خود دچار عُجْب شویم.

در مباحث مقدماتی، اصل مسئله عجب و شناخت ریشه‌هایش با تکیه بر آیات قرآنی و کلمات اولیاء خدا بررسی شد. به بعضی از مراتب هم در تحریر صورت مسئله اشاره کردیم. ان‌شاءالله به فضل الهی و به توفیق پروردگار متعال، عوارض خطرناک این بیماری مهلک را بررسی خواهیم کرد؛ با ملاحظه اینکه جزء بیماری‌های شایع در

اینکه مؤمن مراقبت نداشته باشد و از آن سنگین‌تر، طراح‌ی می‌کند که انسان مؤمن محاسبه نداشته باشد. این مطلب اول.

۲. بهره‌های توحیدی مؤمنان از بهار
مطلب دوم اینکه انسان می‌تواند در فرصت بهاری بهره‌های معنوی بسیاری داشته باشد؛ یعنی حظ توحیدی، حظ معادی، حظ ابتهاج نفسانی و معنوی. قرآن کریم به صراحت از ما توقع دارد که وقتی بهار می‌رسد، بهره‌های توحیدی داشته باشیم: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَبْتَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ: [۳]» و زمین را خشکیده می‌بینی و [لی] چون آب بر آن فرود آوریم، به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنی‌های] نیکو می‌رویاند. این [قدرت‌نمایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است. محصول درس عالی مدرسه بهار، «توحید» است.

خداوند متعال توقع دارد از این پدیده شگفت‌انگیز که در طبیعت پیرامون ما رخ می‌دهد، بهره معادی داشته باشیم. عباراتی همچون «كَذَلِكَ الْخُرُوجُ: [۴] رَسَاتِخِزِ [نِيزِ] چنين است» و «كَذَلِكَ النَّشُورُ: [۵]

نداشته باشد و فرمودند: «لَيْسَ مِنْنا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ» [۱] کسی که محاسبه نفس ندارد، از ما نیست؛ یعنی سیره، زندگی و مسیر او از ما جدا می‌شود.

فرصت پایان سال یکی از بهترین بهانه‌ها برای یک حسابرسی سالانه است؛ مخصوصاً از نظر قرب الی الله تبارک و تعالی و انجام مراسم بندگی و اینکه انسان چقدر توانسته است در تقوای الهی پیشرفت داشته باشد. باید ببینیم که از فروردین تا اسفند که اکنون در آن واقع شده‌ایم، چه کرده‌ایم؟ نقاط قوت و ضعف ما چه بود؟ موفقیت‌ها و شکست‌های ما چه بود؟

در روایات به ما این‌گونه توصیه شده است که خود را بر قرآن کریم عرضه کنیم؛ یعنی بهترین روش برای محاسبه نفس، عرضه نفس بر کلام الهی است. امام باقر^(ع) فرمودند: «اعرضْ نَفْسَكَ عَلٰی كِتَابِ اللَّهِ» [۲] بعداً ببینید کجا هماهنگ است، خدا را شکر کنید؛ کجا مشکل دارد، آن را اصلاح کنید. خداوند متعال به ما توفیق این محاسبه جدی را کرامت کند. مواظب باشید اشتغالات، گرفتاری‌های عادی، برنامه‌های جاری، شما را از محاسبه باز ندارد؛ چون شیطان بسیار برنامه‌ریزی می‌کند برای

آن اتصال به ساحت قدس ربوبی است که بر اثر آن، زبان انسان باز می‌شود و «رَبَّنَا» می‌گوید. از فرصت بهار استفاده کنیم. ان‌شاءالله همه نصیب وافر داشته باشیم. این هم یادآوری دوم.

۳. مراقب آفت‌های ایام تعطیلات

باشیم

یک یادآوری سلیبی هم داریم و آن اینکه معمولاً در ایام بهار، مجالس صله ارحام، دیدارها، برقراری ارتباطها و رفع کدورت‌ها شکل می‌گیرد که می‌تواند برکت باشد. اما مراقب باشیم که گرفتار آفت‌های آن نشویم که آن هم نیازمند مراقب‌هایی است. از جمله آفت‌های آن گذران بی‌برنامه زمان به بهانه تعطیلی است که باید مراقبت کرد تا ان‌شاءالله تعالی انسان از این فرصت‌ها بهترین استفاده را ببرد.

عُجب در روایات

باید در باب خودشنگفتی مطالب تکان‌دهنده‌ای را عرض کنیم تا هم مراقبت ما در پیشگیری زیاد شود و هم اگر ابتلائاتی داریم، در ما انگیزه کافی برای اصلاح پیدا شود و از آن غافل نشویم که ضربه سنگینی

رستاخیز [نیز] چنین است» به این مطلب اشاره دارد.

البته تفرج صنع و سیاحت در محیط طبیعت و تماشای این زیبایی‌ها برای روان انسان بهجت‌انگیز، شوق‌آفرین و امیدبخش است و حس خوبی به انسان می‌دهد. تماشای شکوفه‌ها و جوانه‌ها، و حکایت رویش، در خود الهام‌بخشی بسیاری دارد؛ مخصوصاً برای لطافت طبع. انسان معاصر فاصله عجیبی از لطافت دارد، در حالی که عمده حظوظ عرفانی و بهره‌های معنوی در پرتو لطافت طبع برای انسان فراهم می‌شود. انسانی که دارای طبع لطیف است، می‌تواند برداشت‌های خوبی از بهار داشته باشد.

غرض آنکه انس با طبیعت در بهار برکات زیادی دارد؛ لذا از این فرصت بهره‌مند شویم. همه استفاده کنیم، وقتی بگذاریم، مراجعه کنیم، کتاب بهار را ورق بزنیم، استشمام کنیم، ارتباط نزدیک بگیریم و از این ارتباط نزدیک، نصیب‌های لازم را ببریم. البته همه اینها با تفکر برای انسان فراهم می‌شود؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [۶] و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند». پس به بهار آفرین توجه داشته باشیم، آنگاه در بهار تفکر کنیم. محصول

الف) «إِذَا اسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ» عمل خود را زیاد ببیند. به اصطلاح به چشم او بیاید.
 ب) «وَأَنْسَى ذَنْبَهُ» گناه خود را فراموش کند.
 ج) «وَوَدَّخَلَهُ الْعُجْبُ» عجب به فکر و شخصیت او وارد شود. اینکه عرض می‌کنیم مسئله عادی نیست و ام الفساد است، از این جهت است.

۲. جایی که سیئه برتر از حسنه است در همه جا گناه تقبیح می‌شود. حال این روایت را بشنوید. این روایت حکمت چهل و ششم نهج البلاغه است. حضرت امیر المؤمنین (علیه الصلاة والسلام) فرمودند: «سَيِّئَةٌ تَسْوِءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ». [۸] همه جا می‌گویند گناه شر است، اما اینجا می‌گویند: «خَيْرٌ» است؛ ببینید چه خبر است! حضرت فرمودند گناه و بدی که شما را ناراحت کند، اندیشناک کند، شما را به خود بیاورد، بهتر است از کار خیر و حسنه و خوبی که شما را به عجب بیاورد.

۳. عجب عابد را فاسق می‌کند
 یک روایت مسجدی داریم که بسیار بیدارکننده است. بحمدالله همه ما از فضل خدای متعال

خواهیم خورد. در روایات ما تعابیر سنگینی در این باره وجود دارد که هم آثار و هم ابعاد خطرناک عجب را برای ما رمزگشایی می‌کند. خودپسندی از جمله موضوعات و آفت‌هایی است که بسیار مورد توجه، تقبیح، مذمت و اشاره و تصریح اولیاء خدا است.

۱. تلاش شیطان برای به عجب کشاندن انسان

امام صادق (علیه الصلاة والسلام) فرمودند: ابلیس (علیه اللعنة) به لشکر خود گفت: اگر در سه چیز به فرزندان آدم مسلط شوم، دیگر خیال من راحت می‌شود: «لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ» [۷] دیگر برای من مهم نیست که او می‌خواهد چه کاری انجام دهد. هر قدر می‌خواهد حج برود، هر قدر می‌خواهد جهاد برود، هر قدر می‌خواهد علم بیندوزد، هر قدر می‌خواهد سحرخیزی کند، هر قدر می‌خواهد مجالس روضه بگیرد، دیگر برای من مهم نیست. امام صادق (علیه السلام) این قدر واضح پشت این پرده را به ما نشان می‌دهد. سر آن چیست؟ ابلیس گفت: «فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ» هر کاری می‌خواهد بکند، از او نمی‌پذیرند. آن سه چیز عبارتند از:

این چه خطری است که عابد را فاسق کرد؟

«وَيَكُونُ فِكْرُهُ الْفَاسِقُ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ» اما گنه‌کار فاسق جلوی در مسجد که آمد، یک پای او جلو می‌رود، یک پای او به عقب برمی‌گردد. می‌گوید: خدایا من روسپاه کجا، خانه تو کجا؟ خجالت می‌کشد و فکر او درگیر پشیمانی است. از خود پشیمان است و از کارهای خود بیزار و ناراحت. او وارد مسجد می‌شود «فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ» می‌گوید: خدایا یک بد وارد جمع خوب‌ها شده است، به خاطر خوب‌ها این بد را بپذیر. استغفار می‌کند و این‌گونه صدیق می‌شود.

به تعبیر بنده - این در روایت نیست - فرشته‌هایی که جلو در مسجد ایستادند، تعجب می‌کنند و می‌گویند: این شخص در چه وضع کریه و کثیفی وارد شد، اکنون زیبا، تمیز، نورانی و خوب دارد خارج می‌شود. آن شخص دیگر وقتی می‌آمد، چه روشن و زیبا بود، حالا چقدر کریه و کثیف خارج می‌شود.

این اثر عجب است که انسان را ساقط می‌کند.

روایت زیبایی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که تکان‌دهنده است.

مسجدی هستیم. این حدیث نورانی از امام صادق (علیه الصلاة والسلام) است.

حضرت فرمودند: دو نفر وارد مسجد می‌شوند «أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَ الْآخَرُ فَاسِقٌ» [۹] یکی از آنها عابد و دیگری فاسق است. یکی اهل بندگی حضرت حق و دیگری اهل گناه و معصیت است. «فَيَخْرُجَانِ مِنَ الْمَسْجِدِ» وقتی داخل شدند، این‌گونه بود، اما اکنون که دارند از مسجد خارج می‌شوند: «وَ الْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَ الْعَابِدُ فَاسِقٌ» جای آنها عوض شد. یعنی آن انسان عابد فاسق شده است و حالا از خانه خدا بیرون می‌آید. چه اتفاقی افتاده است؟ حضرت فرمودند: سر مسئله این است که آن عابد که وارد مسجد شد «وَ هُوَ مُدِلٌ بِعِبَادَتِهِ وَ يَكُونُ فِكْرُهُ فِي ذَلِكَ» وقتی عابد وارد مسجد شد، احساس کرد با آمدنش مسجد رونقی پیدا کرد. خدا به فریاد ما طلبه‌ها برسد!

ما از وقتی که امام جماعت شدیم، این مسجد تکان خورد، رونق پیدا کرد، ما که مسجد می‌آییم، چشم مؤمنین روشن می‌شود. ما وقتی شروع به نماز می‌کنیم، چه می‌شود... این را راجع به امام جماعت گفتیم، کسانی که کارگزار مسجد هستند نیز باید مواظب باشند.

مراتب عجب

ما در جلسه گذشته به تفصیل توضیح دادیم که منظور از عجب چیست. هرچه مراتب آن بالاتر رود، طبعاً خطرناک‌تر است.

عجب از مرحله رقیق آن شروع می‌شود که انسان از نسبت دادن موفقیتی، حسنه‌ای، کار خیری، عمل صالحی به شخص و نفس خود خوشحال می‌شود. از این مرحله شروع می‌شود تا به حالت ادلال برسد؛ یعنی بر خدای متعال منت بگذارد.

ما به هر اندازه‌ای به این عنصر شوم مبتلا باشیم، به همان اندازه گرفتار سخط الله تبارک و تعالی می‌شویم؛ زیرا قضیه ابتلا به شرک است. شرک خفی، یک وقت در ارتباط با نفس است، یک وقت در ارتباط با غیر است. در ارتباط با نفس باشد، عجب می‌شود. در ارتباط با غیر باشد، ربا می‌شود. شرک خفی، یعنی آنجایی که کسی را در خفای دل برای خدای متعال شریک قرار دهیم. یک وقت خود را شریک قرار دادید، این عجب می‌شود. زمانی است که شما غیر را شریک قرار می‌دهید که من می‌خواهم به فلان کس نشان

در بنی اسرائیل عابد زیاد بوده است. حضرت فرمودند: یکی از این طایفه چهل سال عبادت می‌کرد؛ اما هیچ چیزی از او قبول نشده بود. گمان نکنید چهل سال عبادت او مانند عبادت ما بوده است. چیز خاصی بوده که حضرت نقل می‌کند و گزارش آن را به ما می‌دهد. تا اینکه یک روز به نفس خود گفت که من هرچه می‌کشم از دست تو است. شروع کرد نفس خود را ملامت کردن: من تاکنون هر کاری کردم، هر زحمتی کشیدم، همه آنها برای تو بود و چیزی برای خدا نبود. خود را خطاب قرار داد و عتاب کرد. «فَأَوْحَىٰ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ إِلَيْهِ» [۱۰] ببینید چه کسی بوده که در اتصالات ملکوتی او، به او الهاماتی قدسی می‌رسیده است. «أَوْحَىٰ اللَّهُ إِلَيْهِ» معلوم است این وحی، وحی تشریحی نیست، وحی الهامی است. منتها این در مراتب اتصال جایی است که مورد اشارات غیبی قرار می‌گیرد. خداوند متعال به او گفت و خبر داد که: اینکه الان تو خود را مذمت و عتاب کردی، از چهل سال عبادت تو بهتر بود: «أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً». دوستان مسئله این است؛ پس باید به آن توجه کرد.

می‌شود: «رَضَا الْعَبْدُ عَنْ نَفْسِهِ مَقْرُونٌ بِسَخَطِ رَبِّهِ» [۱۴] این یک قاعده است.

یک تعبیر هم حضرت دارند که جالب است. فرمودند: «مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيمًا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ حَقِيرًا» [۱۵] کسی که نزد نفس خود عظیم و بزرگ جلوه کند، نزد خدای متعال حقیر و ناچیز است. پس برانگیختن سخط الله تبارک و تعالی را به یاد داشته باشیم.

نکته بعدی اینکه حضرت عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) در بین انبیاء الهی مشهور به طب است؛ حتی مرگ را معالجه می‌کند. شخصی مریض بود، حضرت دست می‌کشیدند، شفا پیدا می‌کرد. کور می‌آمد، بینا می‌شد و می‌رفت. بالاتر از اینها، مرض مرگ را معالجه می‌کرد. به مرده می‌گفت: «قُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» [۱۶] مرده بلند می‌شد و می‌نشست. یعنی هیچ مریضی نبود که از نگاه این طیب حاذق الهی لاعلاج باشد. اما حضرت عیسی از معالجه یک مریض اعیلام ناتوانی کرد و گفت: «أُبْرَأْتُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ کور مادرزاد و مرض پیسی را به اذن خدا مداوا نمودم و مردگان را نیز به اذن خداوند زنده کردم». [۱۷]

بدهم، این ریا است. در عجب من نمی‌خواهم به کسی نشان بدهم، مسئله خود من هستم و دارم به خود نشان می‌دهم. قرآن می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟» [۱۱] پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده است؟».

بنابراین مسئله، مسئله شرک است. متنها مراتب رقیق آن، شرک خفی است که مستور است و این را باید شناسایی کرد. محصول آن هم این است که انسان از چشم خدای متعال می‌افتد و خشم الهی برانگیخته می‌شود.

عجب باعث شکل‌گیری منیت می‌شود. یک بت از نفس خود می‌تراشیم و دور آن می‌چرخیم. گاهی حواسمان هم نیست.

سه گروه در قرآن کریم داریم: ظالم، مقتصد و سابق. [۱۲] این سه کلیدواژه قرآنی است.

ظالم کیست؟ «الظالم يحوم حول نفسه» [۱۳] او دور خود طواف می‌کند، کعبه او خود او است. ظاهر او نماز می‌خواند، اما باطن او دارد خودپرستی می‌کند. این است که وضعیت او از همه بدتر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی صریح به ما فرمودند که اگر از خودراضی شدی، خدا از تو خشمگین

می‌روی.

عُجَبِ اَعْمَالِ رَا نَابُودِ مِی کُنَد

عُجَبِ اَعْمَالِ رَا حَبَطِ مِی کُنَد. در این مورد هم روایات فراوانی وجود دارد. امیر المؤمنین (ع) فرمودند: «مَا أَضْرَّ الْمَحَاسِنَ كَالْعُجْبِ» [۱۹] هیچ چیزی مانند عُجَبِ خوبی‌ها و محاسن شخص را تخریب نمی‌کند. مانند بمب اتم، تمام اعمال را نابود می‌کند.

گاهی در فیلم‌ها نشان می‌دهند که در یک ساختمان چهل یا پنجاه طبقه، به گونه‌ای مواد منفجره کار می‌گذارند که یک لحظه بعد، هیچ اثری از آن ساختمان چهل، پنجاه طبقه نیست. ابلیس نیز با محاسبات شیطانی خود، عُجَبِ را در چهار سوی شخصیت ما کار می‌گذارد؛ به طوری که هیچ چیزی از محاسن آن باقی نمی‌ماند و همه را از بین می‌برد.

یک روایت دیگر است که واقعاً عجیب است. این روایت تمثیلی را پیامبر عظیم‌الشأن (ص) از جناب موسی بن عمران (علی نبینا و آله و علیه السلام) نقل می‌کنند: موسی نشسته بود که شیطان (علیه اللعنه) نزد او آمد «إِذْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ إِبْلِيسُ». [۲۰] کلاه مخصوصی سر خود گذاشته بود

اما به سراغ احمق که رفتیم، هر کار کردم نتوانیستم او را معالجه کنم: «وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ». گفتند: «فَقِيلَ يَا رُوحَ اللَّهِ وَمَا الْأَحْمَقُ» این چه کسی است که شما که طیب الاطباء هستید، از معالجه او بازماندید و درمانش از عهده شما ساخته نیست؟ فرمود: «قَالَ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَنَفْسِهِ» کسی که گرفتار عُجَبِ در فکر و نظر و نفس است. این آن احمقی است که من نمی‌توانم او را مداوا کنم. «الذِي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ» کسی که همه‌ی برتری‌ها را برای خود می‌داند و هیچ حاجتی را علیه خود بر نمی‌تابد. «يُوجِبُ الْحَقَّ كُلَّهُ لِنَفْسِهِ وَلَا يُوجِبُ عَلَيْهَا» همه حق را به خود می‌دهد، نه علیه خود. «فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ الَّذِي لَا حِيلَةَ فِي مُدَاوَاتِهِ» حضرت فرمودند: این آن احمقی است که هیچ چاره‌ای برای معالجه او نیست.

این مرض آن‌قدر خطرناک و هلاک‌کننده است که درپاره‌اش فرمودند: «مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلِكٌ». [۱۸] «هَلِكٌ» یعنی شخص را از خاصیت می‌اندازد. شیطان هم گفت دیگر برای من مهم نیست. مدام ختم قرآن کن، مدام مناجات کن، گریه کن، توسل کن، دیگر مهم نیست؛ چون مدام بیراهه

الفت با دیگران را پیدا نمی‌کند؛ بنابراین آدم گرفتار عجب هم دشمن‌تراش فوق‌العاده‌ای است؛ یعنی دائماً برای او دشمن تراشیده می‌شود؛ مخصوصاً اگر «معجب برآیه و بنفسه» باشد. حضرت فرمودند: «كَثُرَ السَّخَطُ عَلَيْهِ» [۲۱] نتیجه دیگر آن، تنهایی است. به تدریج همه از انسان فاصله می‌گیرند و او به تدریج گرفتار نوعی انزوا می‌شود. در روایت دیگر فرمودند: «لَا وَحْدَهُ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ» [۲۲] گرفتار یک نوع تنهایی و انزوا می‌شود. این آدم با خودش خوش است، همیشه نگاه او به دیگران، نگرش انتقادی و تحقیر است و در نهایت، گرفتار تنهایی می‌شود.

عجب، عیوب انسان را آشکار می‌سازد

عجب باعث می‌شود عیب‌ها در انسان مستقر شود، توسعه پیدا کند و آشکار شود. عجب چنین بلایی سر انسان می‌آورد؛ چون روی عیب‌ها سرپوش می‌گذارد و عیوب فرصت پیدا می‌کنند که در وجود چنین شخص معجب و گرفتار خودشگفتی و خودپسندی رشد کنند. این شجره خبیثه در وجود او رشد

که بسیار جذاب بود. «ذُو الْوَانِ» خیلی رنگارنگ و متنوع. موسی گفت: این چه کلاهی است که تو بر سر خود گذاشتی؟ ابلیس گفت: من با این، دل بچه‌های آدم را سرقت می‌کنم: «أَخْطَفُ». جمله دقیقی است: «أَخْطَفُ» دل آنها را سرقت می‌کنم. موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي» ملعون، به من خبر بده از آن گناهی که وقتی بچه‌های آدم به آن مبتلا شدند، تو کاملاً بر آنها مسلط می‌شوی: «اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ». جواب داد: «إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ» وقتی که گرفتار عجب شد، «وَأَسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ» و عمل خود را زیاد دید و گناه خود را کوچک دید.

عین همان روایتی است که قبلاً برای شما خواندم، متها اینجا برعکس آن را گفته است. آنجا از استکثار العمل شروع کرد و به عجب رسید، اینجا از عجب شروع می‌کند و به این نقطه می‌رسد.

آثار اجتماعی عجب

عجب آثار اجتماعی هم دارد. تولید دشمنی می‌کند؛ چون عجب یک آدم معجب در رفتارها و قضاوت‌های او طلوع می‌کند، دیگران را در باطن تحقیر می‌کند. این شخصیت امکان

می‌آورد، باعث می‌شود که عقل او هم به تدریج فاسد شود: «الْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ» [۲۵] یا در روایت دیگر داریم: «أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ» [۲۶] حسود عقل است؛ یعنی عقل را تضعیف می‌کند.

عُجْب مانع تکامل است

عُجْب، بازدارنده از حرکت تکاملی نیز هست؛ یعنی هر میزانی که انسان گرفتار خودپسندی و رضای از خویشتن و خودشگفتی شود، به همان اندازه از تکامل بازمی‌ماند. کسی که گرفتار عُجْب علمی شود، از رشد علمی بازمی‌ماند. کسی که گرفتار عُجْب عبادی شود، از تکمیل مراتب عبادی بازمی‌ماند. کسی که گرفتار عُجْب در رأی و نظر باشد، از اختراعات و ابتکارات بازمی‌ماند. عُجْب ترمز تکامل و رشد است؛ یا متوقف می‌کند یا سرعت‌گیر است. در مراحل اول سرعت‌گیر است. در حال رفتن با ماشین هستید، سرعت‌گیر می‌بینید، روی ترمز می‌زنید، نَفَس ماشین گرفته می‌شود. باید دوباره به خود بیایید و دوباره گاز دهید. دوباره باید بروید دنده یک و... برای کسی که همیشه می‌خواهد با دنده چهار و پنج برود، اعصاب‌خردکن است.

می‌کند. این یک طرف مسئله است، بلای دیگری هم به سر شخص می‌آورد. حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودند: «بِالرُّضَا عَنِ النَّفْسِ تَظْهَرُ السُّوَأَاتُ وَ الْعُيُوبُ» [۲۳] بر اثر خودپسندی و خشنودی از خود، بدی‌ها و عیوب آشکار می‌شود» یا «مَنْ رَضِيَ عَنِ نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْمَعَائِبُ» [۲۴] کسی که از خودراضی باشد، معایب او ظاهر می‌شود». در اینجا از کلیدواژه «رضای عن نفس» استفاده شده که معادل عُجْب است. «مَنْ رَضِيَ عَنِ نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْمَعَائِبُ» عیب‌ها در او آشکار می‌شود. چون در خود عیبی نمی‌داند، هیچ اقدامی برای رفع آنها انجام نمی‌دهد. در واقع یک نوع سرپوش‌گذاری بر عیب‌ها و اشکالات است. چنان گرفتار و سرمست خودخوشی است که چیزی نمی‌فهمد. مسکر عجیب و غریبی است. عُجْب سکر عقل است و عقل را فاسد می‌سازد، نظام محاسباتی شخص را منحل می‌کند و او دیگر نمی‌تواند درست تحلیل و محاسبه کند؛ در نتیجه دیگر عیب‌های خود را عیب نمی‌بیند و این عیب‌ها فرصت نشو و نما در شخصیت او پیدا می‌کنند. حضرت فرمودند: علاوه بر اینکه چنین بلایی را بر سر شخص

حضرت عیسی (سلام الله علیه) هم کاری ساخته نیست؛ بنابراین باید این نسخه را بگیرید و ان‌شاءالله خیلی قوی و جدی به آن عمل کنید تا به فضل الله تبارک و تعالی، هم از ابتلا به مراتب خطرناک‌تر آن پیشگیری کنید، و هم آن مقداری را که مبتلا هستید، با این تبر ریشه آن را بکنید.

۱. معرفت نفس

وقتی حب نفس با عنصر جهالت به خویشتن ترکیب می‌شود، عجب حاصل می‌شود. کدام فاسد، خطرناک و شیطانی است؟ جهل به نفس، و الا حب نفس که یک امر طبیعی است و از منشئات حضرت حق در وجود ما است. بنابراین معالجه با معرفت نفس حاصل می‌شود. اصلاً علاج عجب، معرفت نفس و خودشناسی است. وقتی انسان وارد معرفت نفس می‌شود، هرچه جلوتر برود، از این پدیده شوم بیشتر فاصله می‌گیرد و نجات پیدا می‌کند. امام باقر (علیه الصلاة والسلام) فرمودند: «سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ» [۲۹] این روایت چقدر شفاف است! در برابر راه این سیل ویرانگر و این سونامی خطرناک که وقتی می‌آید همه چیز شما را به باد فنا می‌دهد و شما را ساقط می‌کند، سد بندید. چه

عجب در مراحل اولیه سرعت‌گیر است، در یک جاهایی کلاً ترمز است و انسان را متوقف می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ» [۲۷] عجب باعث می‌شود انسان از پیشرفت و رشد بازماند. ازدیاد به معنای توسعه است. شخصیت، معنویات، عبادات و سیر و سلوک انسان را کاهش می‌دهد.

در بیان دیگری از امام هادی (علیه السلام) است: «وَالْعُجْبُ صَارَفٌ عَنِ طَلِبِ الْعِلْمِ» [۲۸] به خدا قسم با دو گوش خود از بعضی از شاگردها شنیدم که در همان ابتدا که چهار کلمه خواندند، می‌گفتند: استاد دیگر چیست؟! ایشان چه می‌گویند؟! استاد از چشم آنها افتاد؛ لذا دیگر نمی‌توانستند از استاد بهره‌مند شوند.

راه درمان عجب

فقط خود شما می‌توانید طیب خود باشید؛ وگرنه عیسی بن مریم (سلام الله علیه) هم نمی‌تواند برای شما کاری بکند. باید خود شما طیب خود شوید، شروع به درمان کنید تا به اذن الله تبارک و تعالی موفق شوید. اگر خود شما خود را معالجه نکنید، از هیچ کس، حتی

ذاتی است، جزئی از آن فقر است. یا نه، عوارضی دارد، فقر بر آن عارض می‌شود. این‌گونه نیست. فقیر را باید در اینجا این‌گونه معنا کنیم، اگر این را بفهمیم، کار ما درست می‌شود.

این را هم بگوییم هر کسی که به جایی رسید، این آیه را چشید. چون اگر کسی این آیه را بچشد، از مهلکه عجب خارج می‌شود و به سرخط سلوک می‌آید. هرچه بیشتر بچشد، سرعت او به سوی حضرت حق بیشتر می‌شود. «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» یعنی اگر فقر خود را باور کردید، سیر «إِلَى اللَّهِ» می‌کنید. اگر بگویید: فقیر درگاه خداوند متعال هستیم، یعنی هستیم و فقیر هستیم، به هیچ جایی نمی‌رسید. این همان شرک خفی است.

هرچه از این بچشید، سرعت شما در سیر الی الله تبارک و تعالی و در سفر الی الحق بیشتر می‌شود. حواس شما جمع باشد، مرکب در سفر الی الحق فقر الی الله تبارک و تعالی است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْعُجْبِ» [۳۱] من تعجب می‌کنم از فرزند آدم، او را چه به عجب؟! یک نگاه به اول کار، یک نگاه به آخر کار و یک نگاه هم به وسط کار بیندازد. ببینید از آن

سدی می‌تواند جلوی این سیل ویرانگر و این سونامی را بگیرد؟ با خودشناسی می‌توانید عجب را مهار و کنترل کنید و جلوی آن را بگیرید. حالا اگر بخواهیم این معرفت نفس را کاربردی کنیم، باید چه کنیم؟ چگونه خودم را بشناسم که نجات پیدا کنم؟ حضرت حق تبارک و تعالی خطاب به مردم فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» [۳۰] ای مردم شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی‌نیاز ستوده است». گدایی، گدایی، گدایی. اما چگونه؟ فقیر فقیر به تمام معنا، یعنی چه؟ طلبگی آن را بگوییم. طلبگی آن این است: این فقر که در اینجا به جنابعالی نسبت داده می‌شود، نه عرض بر ذات است، نه عرض مفارق است، نه جزء ذات است؛ بلکه خود ذات است. چون وقتی می‌گوییم ذات، ذاتی که فقر به آن نسبت داده می‌شود، یعنی چیزی وجود دارد، منتها فقر به او نسبت داده می‌شود. اگر این آیه را این‌گونه معنا کنید، به هیچ جایی نمی‌رسید. این آیه، آینه‌ای است که خود شما را به تمام معنا به شما نشان می‌دهد. من چه کسی هستیم؟ من خود فقر هستم؛ اصلاً فقر یعنی من. هویت و ماهیت ما فقر است؛ نه اینکه یک

درون شما خیال‌هایی وارد شود «فَإِنظُرْ إِلَى عَظْمٍ [عَظِيمٍ] مُلْكِ اللَّهِ» به ملک با عظمت حق نگاه کن «وَقَدْرَتِهِ» به قدرت بی‌کران حق نگاه کن، آن وقت درست می‌شوی. به حضرت حق توجه کن؛ در غفلت از خدا است که عجب درست می‌شود. اینجا یک جمله زیبایی هم حضرت دارد: به خاطر عجب عقل شما غروب کرده بود. عجب باعث می‌شود عقل مرخص شود و غروب کند. چنانچه به خداوند توجه کردید، دوباره عقل شما طلوع می‌کند. حضرت فرمود: «يَقْسِيءُ إِلَيْكَ» بخشی از عقل شما که از بین رفته بود، به شما بازمی‌گردد. وقتی شما ملک و قدرت و سلطنت و عظمت حق را تماشا می‌کنید، عقل شما برمی‌گردد. نگاه به آیات الهی باعث می‌شود که عقل شما برگردد.

۳. یاد مرگ

به خاطر دارید که گفتیم یک نوع معالجه داریم که تمام مرض‌ها را درمان می‌کند. آدمیزاد وقتی به آن فکر می‌کند، از بسیاری از مصیبت‌ها نجات می‌یابد. آن هم یاد معاد است؛ از ذکر الموت بگیرد تا مراتب بعدی آن. حلال جمیع مشکلات، ذکر الموت و ذکر المعاد

چه حاصل می‌شود؟ جایی برای عجب باقی می‌ماند؟ اول آن: «نُظْفَةُ مَذْرَعَةٌ» تمام شد. می‌گوییم: علی جان، دیگر نیازی به بقیه آن نیست، همین کافی است که کسی اول کار خود را ببیند که این آفرینش او از کجا شروع شده است؟ آخر آن چیست؟ «جِيفَةُ قَدْرَةٍ» یک مرداب است. خیلی سریع باید آن را دفن کنند و الا یک شهری را به لجن می‌کشد.

این از اول آن، این هم پایان آن، وسط کار چیست؟ «وَهُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ الْعَذْرَةَ» وسط آن هم که مدام ناچار می‌شود به دستشویی برود! این است. حامل چیزهای بسیار بدی است. کجا به این موجودی با این خصوصیات می‌آید که بخواهد عجب پیدا کند؟ پس این شد معرفت نفس.

۲. معرفه الله تبارک و تعالی

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا زَادَ عَجْبُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ» [۳۲] وقتی این عجب در شما زیاد شد، احساس قدرت کردی، چه زوری و چه بازویی و چه تپیی و چه هیبتی و چه ریاستی و چه جایگاهی و چه مالی و چه جمالی و... «فَحَدَّثْتُ لَكَ أَبَهُةً أَوْ مَخِيلَةً» اگر این افکار باعث شد

که می‌شنوید، می‌گویید: تکلیف ما معلوم است. انسان اهل عبادت، حالات اهل عبادت را مطالعه کند؛ انسان اهل زهد، زندگی زاهدین را مطالعه کند. مراقبت‌ها، سیر و سلوک و گستره علمی آنها را مطالعه کند.

مواردی که گفتیم، هم نسخه پیشگیری است و هم معالجه. خطرناک‌ترین وضعیت این است که انسان به پایین‌دست‌های خود نگاه کند. چیزی که باعث هیجان عجب می‌شود و آن را در انسان فعال می‌سازد، همین است.

ریشه عجب در ما وجود دارد؛ یعنی هم خوددوستی و هم حماقت وجود دارد. چیزی که آن را فعال می‌کند، این است که به زیردست خود نگاه کنیم.

اما وقتی به بالادست خود نگاه کنید، ادب می‌شوید. انسان در معنویات، باید به بالاتر از خود نگاه کند. علاج عجب این آیه است: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» [۳۵] هر چه از خوبی‌ها به تو می‌رسد، از جانب خدا است. هر حَسَنَه‌ای فی بدنک، نفسک، مالک، حسبک، ولدک، مسکنک، فکرک، علمک، عبادتک، قلبک و اخلاقک، همه اینها از او است. از آن طرف «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ؛ و آنچه

است. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنْ كَانَ الْمَمْرُ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْعَجَبُ لِمَا ذَا» [۳۳] شما می‌خواهی از صراط بگذری، دیگر عجب برای چه؟ ظاهراً توجه نداریم که بنا است از کجاها عبور کنیم.

خداوند متعال به جناب داود (علی نبینا و آله و علیه السلام) فرمود: «أَنْذِرِ الصُّدُوقِيْنَ» [۳۴] صدیقین را بترسان. صدیقین یعنی واصلین؛ کسانی که در قله هستند. خداوند متعال می‌فرماید: آنها را بترسان. از چه چیزی بترسند؟ «أَلَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ» بترسند از اینکه گرفتار عجب شوند. «فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبَهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ» به همه بگو اگر قرار باشد من با شما حساب کنم، هر کسی که باشی، هلاک می‌شوی.

۴. مطالعه زندگی بزرگان

مطالعه زندگی بزرگان، اولیاء، اهل معرفت، اهل علم، اهل عبادت بسیار کمک‌کننده است. مثلاً یکی از اولیای الهی در زمستان، زیر برف اول شب به رکوع می‌رفت. سپیده سحر، وقتی می‌خواستند اذان صبح را بگویند، سر از رکوع برمی‌داشت؛ درحالی‌که پشت کمر او برف نشسته بود. شما اینها را

- [۹]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶.
- [۱۰]. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۳.
- [۱۱]. جاثیه: ۲۳.
- از بدی به تو می‌رسد، از خود تو است». هر چه بدی به شما اصابت کرد، از خود شما است. به نظر من در این آیه کریمه نسخه جامع معالجه عجب نهفته است.



منابع و مأخذ

- [۱۲]. «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه‌رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است». فاطر: ۳۲.
- [۱]. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳.
- [۲]. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۸۴.
- [۳]. حج: ۵ - ۶.
- [۴]. ق: ۱۱.
- [۵]. فاطر: ۹.
- [۶]. آل عمران: ۱۹۱.
- [۷]. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۱۲.
- [۸]. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۷۷.
- [۱۳]. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۳۹.
- [۱۴]. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۸۹.
- [۱۵]. همان، ص ۶۲۶.
- [۱۶]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۳۳.
- [۱۷]. همان، ج ۶۹، ص ۳۲۰.

- [۱۸]. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳. [۳۰]. فاطر: ۱۵.
- [۱۹]. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۸۴. [۳۱]. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۰۸.
- [۲۰]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۵۰. [۳۲]. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۹۵.
- [۲۱]. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۷۰. [۳۳]. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۳.
- [۲۲]. همان، ص ۴۸۸. [۳۴]. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۱۴.
- [۲۳]. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۰۶. [۳۵]. نساء: ۷۹.
- [۲۴]. همان، ص ۶۳۹.
- [۲۵]. آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴.
- [۲۶]. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰۷.
- [۲۷]. همان، ص ۵۰۰.
- [۲۸]. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۹۹.
- [۲۹]. همان، ج ۷۵، ص ۱۶۴.



افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

بعد از نماز مغرب و عشاء

(۱۷ ماه دوم سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر